

مادر گفت: علی جان اگر دیروز تکالیف خود را به موقع انجام می دادی و درس های خود را می خواندی امروز خجالت نمی کشیدی.

علی، از آن روز تصمیم گرفت همه ی کارهای خود را به موقع انجام دهد.



بدانیم که



دیروز جمعه بود.

روز قبل جمعه بود.



آوا تکالیف خود را انجام می‌دهد.

آوا تکالیف‌های خود را انجام می‌دهد.

دیروز: روز قبل ، روزی که گذشت

تکالیف: تکالیف‌ها

فکرکن و بگو



• آیا علی تکالیف خود را به موقع انجام داد؟

• علی چه تصمیمی گرفت؟

• شما تکالیف خود را به موقع انجام می‌دهی؟



## ببین و بگو



به تصویرهای بالا نگاه کن.

★ برای هر تصویر یک جمله بگو.

★ کدام یک از کارهای بالا درست است؟ بگو.

## بگرد و پیدا کن



★ کلمه‌ای که نشانه (ع) دارند را در متن درس پیدا کن.

★ کلمه‌های زیر را در متن درس پیدا کن.

گوشه - دیروز - تصمیم گرفت - خیلی - تکالیف





جمله‌های زیر را می‌خوانم به دقت گوش کن.



علی ناراحت نیست.



علی ناراحت است.



سارا کتاب نمی‌خواند.



سارا کتاب می‌خواند.

☆ حالا تو بگو



این کفش تمیز .....  
.....



این کفش تمیز .....  
.....



او غذا .....  
.....

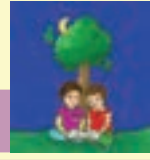


او غذا .....  
.....

☆ کلمه‌های (خجالت کشیدم ، خجالت نمی کشیدی) را در متن

درس پیدا کن و بگو.





## کار خوب

هرچه که خوب است بگو

حرفی که زیباست بگو

وقت سخن همیشه

سخن های راست بگو

\*\*\*

امانتی که پیش ماست

به دست هرکس ندهیم

مراقبت کنیم از آن

به صاحبش پس بدهیم

«سید محمد مهاجرانی»

با اندکی تغییر

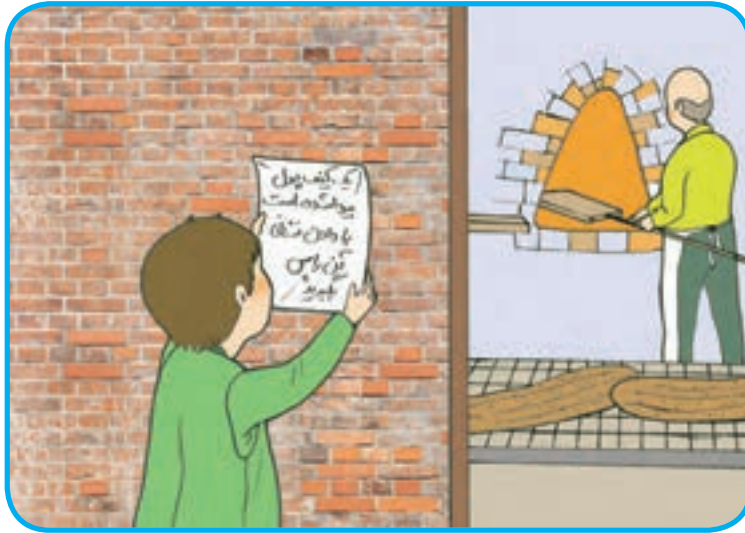


## درس ششم: کیف پول



فاطمه در خانه مشغول خواندن کتاب بود. برادرِ فاطمه با خوش حالی وارد خانه شد. او یک کیف پول در دست داشت. آن را به فاطمه نشان داد و گفت من این کیف را نزدیک نانوائی پیدا کردم.

فاطمه با محبت گفت: این کیف برای ما نیست و باید صاحب آن را پیدا کنیم.



فاطمه یک کاغذ برداشت و روی آن نوشت:

«یک کیف پول پیدا شده است. با دادن نشانی، آن را

بگیرید.»

امید آن کاغذ را روی دیوار نانوایی چسباند.

روز بعد، یک خانم با دادن نشانی درست، کیف پول را گرفت.

او خوش حال شد و از آن ها تشکر کرد.



بدانیم که



نرگس وارد خانه شد.

نرگس داخل خانه شد.



مادر با محبت او را بوسید.

مادر با مهربانی او را بوسید.

واردخانه: داخل خانه

با محبت: با مهربانی

فکرکن و بگو



• برادر فاطمه چه چیزی پیدا کرد؟

• اُمید کاغذ را کجا چسبانند؟

• اگر چیزی را پیدا کردید با آن چه می‌کنید؟







به تصویرهای بالا نگاه کن.

★ داستان تصویر بالا را تعریف کن.

★ اگر در مدرسه چیزی را پیدا کردی چه می‌کنی؟



★ کلمه‌هایی که نشانه‌ی (ـ) دارند را در متن درس پیدا کن.

★ کلمه‌های زیر را در متن درس پیدا کن.

مشغول – نانواپی – محبت – صاحب – تشکر



## بیاموز و بگو



جمله‌های زیر را می‌خوانم با دقت گوش کن.

من به مدرسه می‌روم.

ما به مدرسه می‌رویم.

🌟 حالا تو بگو

..... کتاب می‌خوانم.

..... من کتاب

..... کتاب می‌خوانیم.

..... ما کتاب

🌟 کلمه‌های (من ، ما) را در متن درس پیدا کن و بگو.

🌟 کلمه‌های (پیدا کردم ، پیدا کنیم) را در متن درس پیدا کن

و بگو.





## برفی گم می شود

در جنگل سبز، روز جمعه برفی از مادر اجازه گرفت تا برای  
بازی کردن به خانه‌ی لاک‌ی برود.  
در راه، پروانه‌ی زیبایی را دید.  
برفی دنبال پروانه دوید و از خانه دور شد. او در جنگل سبز  
گم شد.



برفی خیلی ترسید و شروع به گریه کرد.  
خرس مهربان صدای گریه‌ی او را شنید و فهمید برفی گم  
شده است.

خرس مهربان نشانی خانه را از برفی گرفت و او را به خانه  
برد. از آن روز برفی تصمیم گرفت دیگر از خانه دور نشود.




# فصل چہارم



طبیعت





## درس هفتم: رود پر آب

من یک رود پر آب هستم.

از کوه حرکت می‌کنم تا

به دریا برسم.

من در راه به درختان آب می‌دهم،

آواز پرنده‌ها را می‌شنوم و از تماشای

گل‌ها لذت می‌برم.

هر روز بچه‌های زیادی را می‌بینم که به

مدرسه می‌روند. من از دیدن آن‌ها خوش حال

می‌شوم.

بچه‌ها در رود آشغال نمی‌ریزند و نزدیک

رود بازی نمی‌کنند.

آن‌ها رود پر آب را خیلی دوست دارند.

بدانیم که



او آواز پرنده را شنید.

او صدای پرنده را شنید.



علی صداهای را می‌شنود.

علی به صداهای گوش می‌دهد.

آواز: صدا

می‌شنود: گوش می‌دهد

فکرکن و بگو



• رود از کجا حرکت می‌کند؟

• آیا بچه‌ها نزدیک رود بازی می‌کنند؟

• آیا در شهر یا روستای شما رود وجود دارد؟



## ببین و بگو

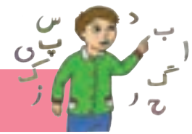


به تصویرهای بالا نگاه کن.

★ برای هر تصویر یک جمله بگو.

★ وقتی به گردش می‌روید، آشغال‌های خود را کجا می‌ریزید؟

## بگرد و پیدا کن



★ کلمه‌های زیر را در متن درس پیدا کن.

پر آب - حرکت می‌کنم - لذت - آشغال - نمی‌کنند



## بیاموز و بگو



جمله‌های زیر را می‌خوانم به دقت گوش کن.



رضا به مدرسه می‌رود.



زهرا به کتابخانه می‌رود.

☆ حالا تو بگو

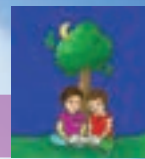
او به مسجد می‌رود.

من ..... خانه می‌روم.

ما ..... کوه می‌رویم.

☆ ( به دریا ، به مدرسه ) رادر متن درس پیدا کن.





## خورشید

اسم من خورشید است

داغ و پرمهرم من

از من این دنیا هست

گرم و شاد و روشن

صبح برمی‌خیزم

تا به شب می‌تابم

پشت کوهی زیبا

شب که شد می‌خوابم

«برگرفته از شعر مصطفی رحماندوست»

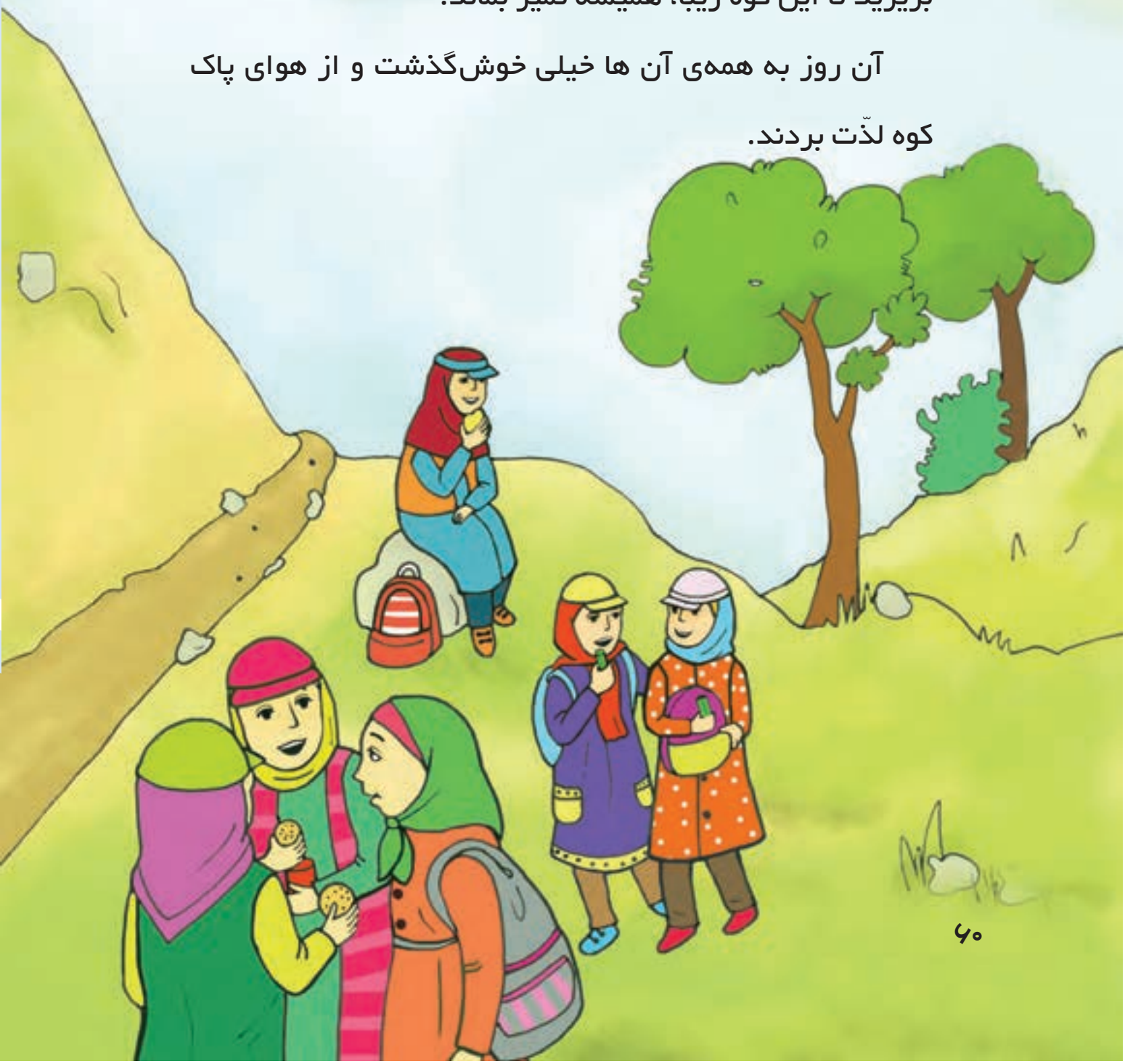


## درس هشتم: گردش در کوه

روز جمعه بود. مریم صبح زود از خواب بیدار شد. آن روز قرار بود او همراه معلم و دوستان خود برای گردش به کوه برود. همه‌ی بچه‌ها در حیاط مدرسه جمع شدند.



آن ها همراه آموزگار خود به سمت کوه حرکت کردند.  
وقتی به کوه رسیدند بچه ها در کنار هم مشغول خوردن  
خوراکی های خود شدند.  
آموزگار گفت: بچه های خوبم، آشغال ها را در کیسه های زباله  
بریزید تا این کوه زیبا، همیشه تمیز بماند.  
آن روز به همه ی آن ها خیلی خوش گذشت و از هوای پاک  
کوه لذت بردند.



## بدانیم که



آزاده به سمت مدرسه می‌رود.

آزاده به طرف مدرسه می‌رود.



بچه‌ها از هوای پاک کوه لذت بردند.

بچه‌ها از هوای تمیز کوه لذت بردند.

به سمت: به طرف

هوای پاک: هوای تمیز

## فکرکن و بگو



• بچه‌ها برای گردش به کجا رفتند؟

• معلم گفت آشغال‌ها را در کجا بریزند؟

• آیا شما تا به حال به کوه رفته‌ای؟



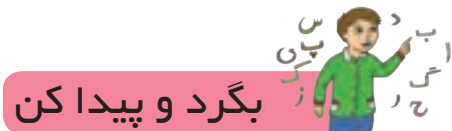
## ببین و بگو



به تصویرهای بالا نگاه کن.

★ برای هر تصویر یک جمله بگو.

★ در کدام تصویرها، هوا پاک و تمیز است؟



بگرد و پیدا کن

★ در متن درس کلمه‌هایی که دارای نشانه‌ی « و ← ـُ » هستند

را پیدا کن و بگو.

★ کلمه‌های زیر را در متن درس پیدا کن.

گردش - مشغول - به سمت - حرکت کردند - کیسه‌های زباله

## بیاموز و بگو



جمله‌های زیر را می‌خوانم به دقت گوش کن.

او به مدرسه می‌رود.

آن‌ها به مدرسه می‌روند.

🌟 حالا تو بگو

..... کتاب می‌خواند.

او کتاب ..... .

..... کتاب می‌خوانند.

آن‌ها کتاب..... .

🌟 کلمه‌های (او ، آن‌ها) را در متن درس پیدا کن و بگو.

🌟 کلمه‌های (بیدار شد ، لذت بردند ، گفت) را در متن درس

پیدا کن و بگو.





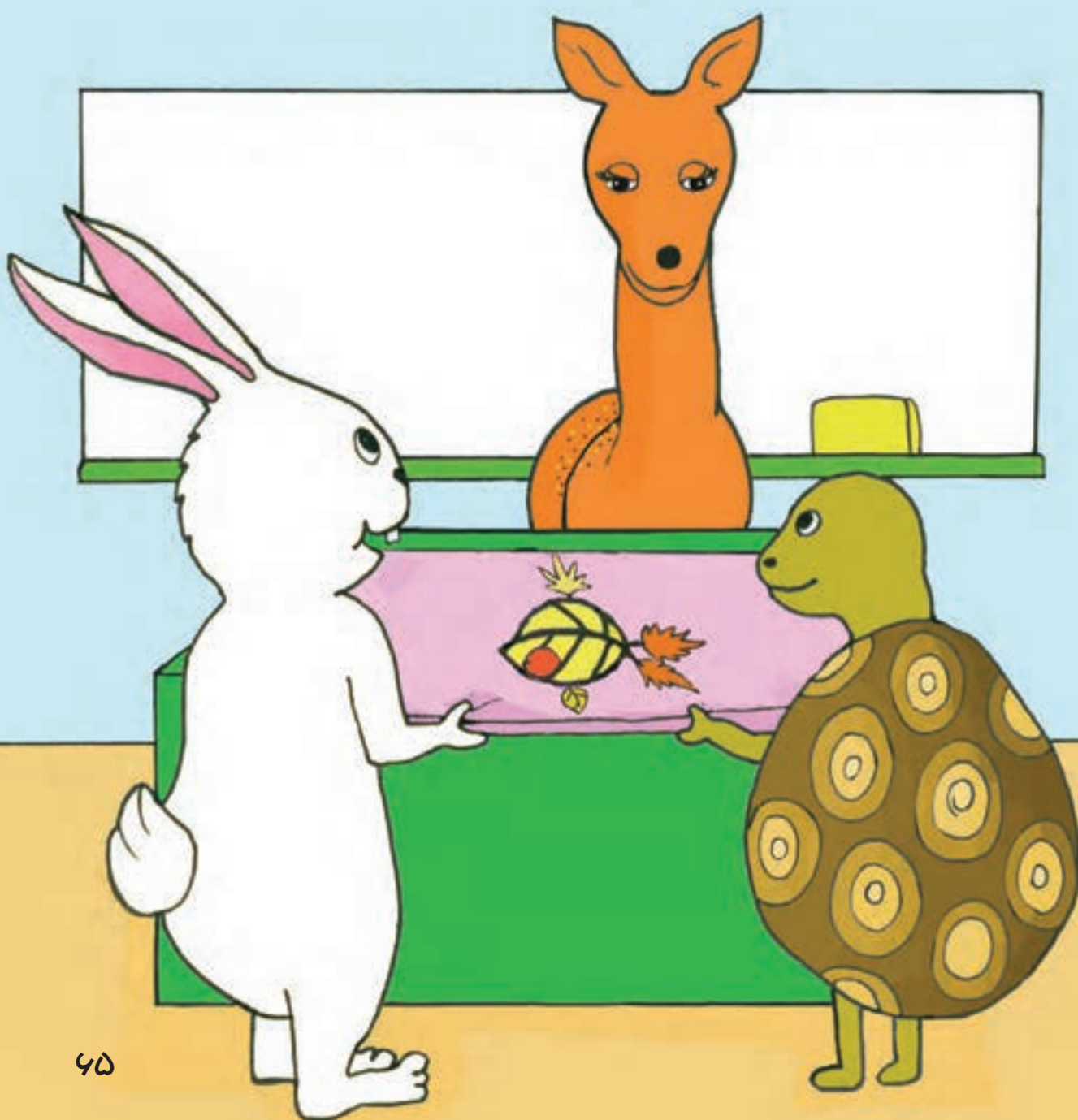
## یک کاردستی زیبا

در جنگل سبز، زمین پر از برگ‌های زرد و قرمز پاییزی بود.  
لاکی و برفی از مدرسه به خانه می‌آمدند.  
لاکی گفت: چه برگ‌های زیبایی! می‌توانیم با این برگ‌ها یک  
کاردستی زیبا درست کنیم.  
آن‌ها با هم مشغول جمع کردن برگ‌ها شدند.





لاکی و برفی با کمک هم یک کاردستی زیبا درست کردند.  
وقتی آن ها کاردستی خود را به آموزگار نشان دادند، آموزگار  
گفت: به به! چه کاردستی زیبایی!



# فصل پنجم



ایران من



## درس نهم: ایران زیبای من

در پارک نزدیک خانه‌ی ما جشن بزرگی برپا بود.  
زنان و مردان زیادی در آن جا بودند، آن‌ها لباس‌های زیبایی  
پوشیده بودند.

من از پدر پرسیدم: چرا لباس‌های این مردم با ما فرق  
می‌کند؟





پدر گفت: ایران بسیار بزرگ و زیبا است و شهرهای زیادی دارد؛ مردم این شهرها لباس‌های مخصوص می‌پوشند و به زبان‌های مختلف حرف می‌زنند؛ اما همه‌ی آن‌ها وطن زیبای خود را دوست دارند.

آزاد باش ای ایران

آباد باش ای ایران

بدانیم که



مردان ورزش می‌کنند.

مردها ورزش می‌کنند.



این لباس بسیار زیبا است.

این لباس خیلی زیبا است.

مردان: مردها، چند مرد

بسیار: خیلی، زیاد

فکرکن و بگو



• نام کشور ما چیست؟

• آیا لباس‌های مردم ایران مثل هم است؟

• شما در شهر خود به چه زبانی حرف می‌زنید؟



## ببین و بگو



به تصویرهای بالا نگاه کن.

★ برای هر تصویر یک جمله بگو.

★ آیا تا به حال لباس محلی پوشیده‌اید؟

## بگرد و پیدا کن



★ کلمه‌ای که نشانه‌ی (مد ص) دارند را در متن درس پیدا کن.

★ کلمه‌های زیر را در متن درس پیدا کن.

جشن - پوشیده بودند - شهرهای - مختلف - حرف می‌زنند.



## بیاموز و بگو



دختران درس می خوانند.



پسران درس می خوانند.



او غذا زیاد می خورد.



او غذا کم می خورد.

حالا تو بگو ✨



این مداد ..... است.



این مداد ..... است.

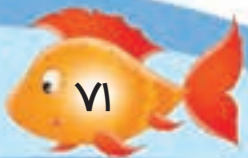


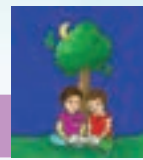
این توپ ..... است.



این توپ ..... است.

کلمه های «مردان، زنان» را در متن درس پیدا کن و بگو. ✨





## فرزندان ایران

فرزندان ایرانیم  
مانند جان می‌دانیم

ما گل‌های خندانیم  
ما سرزمین خود را

آزاد باش ای ایران  
دلشاد باش ای ایران

آباد باش ای ایران  
از ما فرزندان خود

«برگرفته از عباس یمینی شریف»





## درس دهم: شهر من کرمان



نام شهر من کرمان است.  
کرمان یک شهر بزرگ است و  
جاهای دیدنی زیادی دارد. در کرمان  
یک مسجد و بازار قدیمی است  
که مسافران برای تماشا به آن جا  
میروند.



پدرم در بازار کرمان قالی میفروشد.  
قالی کرمان زیبا و خوشرنگ است. من  
دوست دارم شما هم به شهر من سفر کنید.



بدانیم که



پدرم کشاورز است.

پدر من کشاورز است.



او یک قالی خرید.

او یک فرش خرید.

پدرم: پدر من

قالی: فرش

فکرکن و بگو



• داستان درس در مورد کدام شهر است؟

• پدر در بازار چه می فروشد؟

• آیا شما به کرمان سفر کرده‌ای؟



## ببین و بگو



به تصویرهای بالا نگاه کن.

★ برای هر تصویر یک جمله بگو.

★ آیا بافتن قالی را از نزدیک دیده‌ای؟

بگرد و پیدا کن



★ کلمه‌ای که نشانه‌ی (ق) دارد را در متن درس پیدا کن.

★ کلمه‌های زیر را در متن درس پیدا کن.

کرمان – خوش‌رنگ – سفر کنید – قالی – می‌فروشد



## بیاموز و بگو



جمله‌های زیر را می‌خوانم به دقت گوش کن.

مادرم به خانه آمد.

مادر من به خانه آمد.

## مادرم یعنی مادر من

خواهرم به مدرسه می‌رود.

خواهر من به مدرسه می‌رود.

## خواهرم یعنی خواهر من

★ حالا تو بگو

– مدادم یعنی .....

– دوستم یعنی .....

★ کلمه‌ی «پدرم» را در متن درس پیدا کن و بگو.





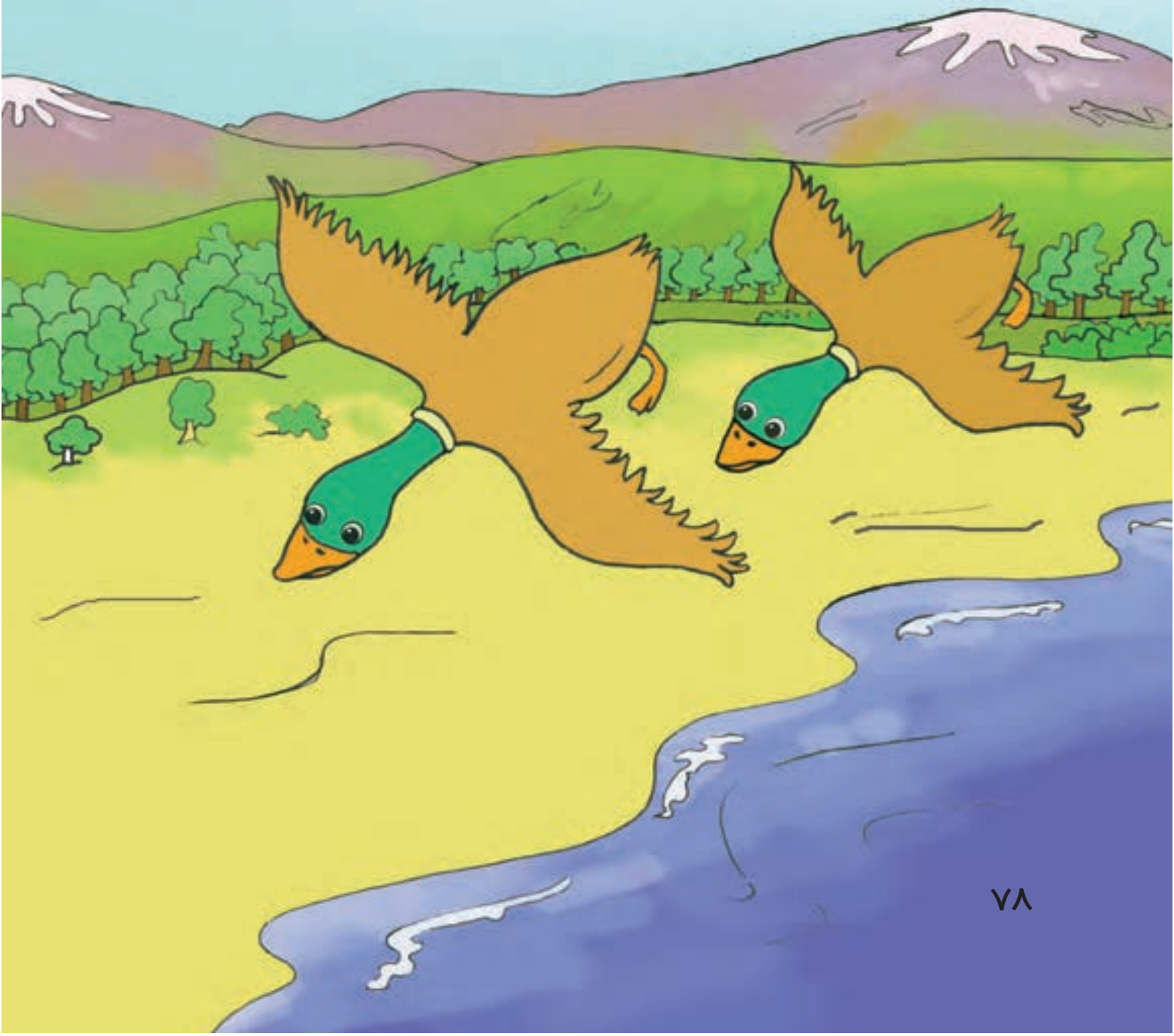
## مرغابی از سفر برگشت

در جنگل سبز، هوا کم‌کم گرم می‌شد که مرغابی کوچک با  
مادر خود از سفر برگشت.

مرغابی در کنار رودخانه، دوستان خود را دید.  
او داستان سفرش را برای آن‌ها تعریف کرد.



مرغابی گفت: من برای رسیدن به جنگل سبز از کوه‌های بلند، دشت‌های بزرگ و دریای زیبایی گذشتم. در راه مردم زیادی را دیدم که با یکدیگر مهربان بودند. بچه‌ها، جایی که ما در آن زندگی می‌کنیم بسیار بزرگ و زیبا است.



# فصل ششم



## هنر و ادب



## درس یازدهم: کلاس نقاشی

دانش‌آموزان با صف به کلاس نقاشی رفتند. آموزگار با یک مقوای بزرگ وارد کلاس شد و آن را به دیوار چسباند. او گفت: بچه‌های عزیز؛ فصل بهار نزدیک است. من دوست دارم شما با کمک هم، فصل زیبای بهار را روی این مقوای نقاشی کنید.

دانش‌آموزان با خوش حالی وسایل نقاشی را برداشتند و شروع به کشیدن نقاشی کردند.

